

# نشریه دانشکده ادبیات تبریز

زمستان سال

۱۳۳۵

ادیب طوسی

## نمونه‌ای چند از لغت آذری

آثار و نمونه‌هایی را که از زبان آذری در دسترس می‌باشد می‌توان به سه دسته تقسیم کرد :

دسته اول اسامی قراء و قصبات و شهرها و امکنه آذربایجان است که از قدیم باقی مانده و نسبتاً شامل لغات بسیاری از زبان متروک آذری بوده و در خور دقت و مطالعه بیشتری می‌باشد .

دسته دوم کلماتی که از زبان آذری ضمن زبان محاوره فعلی مردم آذربایجان بصورت قدیمی خود باقی مانده .

دسته سوم آثار مکتوب این زبان است که در فرهنگها و سفینه‌ها و کتب بصورت لغت یا ترانه یا عبارتی بجا مانده .

نگارنده طی چند سال کوشش و مطالعه آثار فوق را جمع آوری نموده ام که اینک در دسترس خوانندگان می‌گذارم تا زمینه برای تحقیق و مطالعه خصوصیات زبان آذری فراهم آید و در آینده بتوان با وسایل بیشتری شروع بکار کرد :

الف - دسته اول اسامی دهات و شهرها و امکنه :

بامطالعه و تتبعی که شده همچون نظر می‌آید که تقریباً صدی هشتاد اسامی امکنه

و قراء و قصبات آذربایجان ایرانی است و غالب این اسامی کلماتی هستند که در طی هزار سال یا بیشتر صورت خود را حفظ کرده اند.

این اسامی را از نظر زبان‌شناسی میتوان بدو دسته تقسیم کرد :  
اول آنها آنهاییکه فرم قدیمی دارند و بظن قوی از بقایای زبان اعصار قدیم مردم این منطقه میباشند و در ضمن آنها کلماتی از عهد ماد و اوستائی یا پهلوی اشکانی و ساسانی موجود است و باید مورد مطالعه دقیق واقع شود.  
دوم اسامی که نسبتاً تازه ترند و وضع ظاهر آنها نشان میدهد که از بقایای زبان آذری بعد از اسلام بوده و در این مقاله مورد بحث میباشند.

اگرچه وضع کار ایجاب نمیکرد که فقط بذکر این قسمت اخیر اکتفا کنم ولی از آن نظر که يك فرهنگ کامل از اسامی ایرانی امکان آذربایجان در دست باشد بهتر دیدم که تمام آنها را در اینجا بترتیب حروف تهجی فراهم آورم و هر دسته از اسامی را که معرف لغتی هستند ذیل يك شماره بگنجانم تا در آینده بتوان روی آنها قضاوت کرد، ضمناً کلماتی را که بنظر رسید از بقایای آذری بعد از اسلام اند با ذکر معنی و علامت (آذ) در مقابل آن مشخص نمودم.

در مقابل اسامی امکان «ب» بمعنی بخش و «ش» علامت شهرستان است.  
و غالباً برای فرار از تطویل در مواردیکه چندین محل بیک نام موسوم بوده فقط بذکر دو سه مورد اکتفا شده.

### الف

âb ras ب مرکزی «سراب» - âbriz  
ب «بستان آباد» - âb garm ب قره  
آغاج «مراغه» - âbxarad -  
ب مرکزی «اهر» - âbabin -  
ب کاغذکنان «هروآباد»

### ۱- آب :

در جزاول : âbxâra - ب وزقان  
«اهر» - âbdâr - ب «بستان آباد»  
âb dêarlâr ب قره «آغاج» -  
âbdârlu - ب نمین «اردبیل» -

## ۲ - آبائی = آبادی (۹)

این کلمه فقط در نام دهی از بخش حومه «خوی» بکار رفته و شاید از بقایای آذری لهجه «خوی» باشد

۳ - آباد - غالباً در آخر اسامی بکار رفته :

در asb âbâd - ب «بستان آباد» -  
 ošnâ âbâd - ب حومه «رضائیه» -  
 berenj âbâd - ب حومه «رضائیه»  
 ایضاً بمرکزی سراب bozorg âbâd  
 ب حومه «رضائیه» bostân âbâd  
 ب مرکزی «تبریز»

## ۴ - آتش

در جزء اول : âtaš beyg - ب  
 سراسکند «تبریز» âtaš xosrow  
 ب ورزقان «اهر» - âtaš gâh -  
 ب مرکزی «اردبیل» - ایضاً بمرکزی  
 «مشگین شهر»

۵ - آج واج - در لغت «هاژ واژ»  
 بمعنی متحیر و گیج آمده و در خراسان  
 نیز هاج واج گویند. فقط در نام  
 یک ده در بخش شاهپور «خوی»  
 âjvâz آمده و از بقایای «آذری»  
 است.

## ۶ - آجر

در جزء اول : âjorlu - ب مرکزی  
 «مراغه» - âjori - ب شاهین دژ  
 «مراغه»

## ۷ - آخور = âxur (آذ)

در جزء اول âxurli - ب قره ضیاء  
 الدین «خوی»  
 و آخر - qešlâq gol âxur -  
 ب ورزقان «اهر» - golâxur -  
 ب سراسکند «تبریز» - ایضاً ب ورزقان  
 «اهر»

۸ - آخول - âxul - آخله در  
 کردی بمعنی گرد آمده و حلقه زده  
 آمده و نیز ممکن است صورت دیگری  
 از «آخور» باشد (۹)  
 دهی در باسکو «تبریز» بنام âxul-  
 موجود است و از بقایای «آذری»  
 میباشد.

۹ - آخی - ممکن است با آخیه  
 بمعنی «میخ آخور» ارتباط داشته باشد (۹)  
 در جزء اول : âxijân - ب مرکزی  
 «مراغه» - axi jahân - ب ده خوارقان  
 «تبریز»

۱۰ - آر - این کلمه ممکن است از  
 «آری» و آریا مأخوذ باشد ؟

در جزء اول : ârânci - ب گرمی  
 «اردبیل» - ârxâzlu - ب نمین  
 «اردبیل» - âr xašân - ب حومه  
 «ماکو» - âr mâr - ب گرمی  
 «اردبیل» - ârnâ - ب سلدوز  
 «رضائیه» - âr nisâ - ب حومه  
 «رضائیه» - âryân - ب «خوی» «رضائیه»

۱۱ - آروغ - بادی که از گلو برآید :

چون در حکایت آید بانگ شتر کند  
و آروغها زند چو خورد تر ب و گندنا  
(ایببی)

در بخش مرکزی «مراغه» دهی بنام  
ârû8 موجود است و اگر آروق یا  
آروک می بود هر دو در لغت جغتائی  
آمده و بترتیب بمعنی «لاغر» و  
محل در نک اردوی شاهان میباشد

۱۲ - آز - âz - این کلمه ممکن  
است مبدل «آس» بمعنی سنگ آسیا  
باشد (چنانکه در تبریز «تاس» را «داز»  
گویند) و یا «آز» بمعنی خواهش و  
آرزو گرفته شود ؟

در آخر : kan âza - ب نمین «اردبیل»  
و در اول : âz qân - ب مرکزی  
«اهر» - âz nâva sar - ب شاهرود  
«هر و آباد» - âž mârâ - ب گرمی  
«اردبیل»

این لغت از بقایای آذری است .

۱۳ - آزار = âzâr

در âzarnaq - ب گرمی «اردبیل»  
در نام فوق این کلمه با تخفیف آمده و  
در زبان ترکی نیز متداول است و بظن  
قوی از بقایای «آذری» است

۱۴ - آزاد (آذ)

در âzâd - ب حومه «مهاباد» -

âzâdlu - ب گرمی «اردبیل»

۱۵ - آزین (آذ)

در آخر : barâzin - ب هریس  
«اهر» ایضاً ب کلیمبر «اهر»

۱۶ - آسان

در ب مرکزی مراغه دهی بنام  
âsân موجود است و در زبان فعلی  
آذربایجان نیز بکار میرود و بظن  
قوی از بقایای زبان «آذری» است

۱۷ - آسایش (آذ)

در بخش مرکزی مراغه دهی بنام  
âsâyeš موجود است .

۱۸ - آست = پائین ؟ (فس آستان)

در جزء اول âst mâl - ب ورزقان  
«اهر»

آستارا - نام شهرستان و قصبه آن  
که در کنار دریای خزر واقع است .  
ممکن است ترکیب این کلمه از  
«آست» بمعنی فرود و پائین و  
«دریا» باشد ؟

۱۹ - آسن = آهن

در جزء اول : âsan garân - ب  
صومای «رضائیه»

۲۰ - آش (آذ)

در جزء اول : âšestân - ب حومه  
«اسکو»

۲۱ - آغوش (آذ)

در جزء آخر : âlân bar âguš -

ب سنجید «هروآباد» - ایضاً ب قره آغاج  
 «مراغه» - ایضاً ب مرکزی «اردبیل»  
 âlu cin - ب قره آغاج «مراغه»  
 âlu sân - ب صومای «رضائیه»  
 âluca luy - ب تکاب «مراغه»

۲۷ - آن - علامت نسبت و مکان و  
 جمع - (آذ)

در : ârân ci - ب گرمی «اردبیل»  
 ârxašân - ب حومه «ماکو» -  
 âryân - ب اشنویه «رضائیه» -  
 âsan garân - ب صومای «رضائیه»  
 âvân sar - ب ورزقان «اهر» -  
 âvânlu - ب «خدا آفرین»

۲۸ - آنه - آن + ه

gerdâna - ب قره آغاج «مراغه»  
 gerd kašâna - ب حومه «مهاباد»  
 ۲۹ - آو = آب (آذ)

âv rasi - ب سلوانا «رضائیه»  
 âvânlu - ب «خدا آفرین» -  
 âvân - ب ورزقان «اهر» -  
 âvâlân - ب ورزقان «اهر»  
 âvin - ب ترک «میان»

bezâvân - ب هریس «اهر»

۳۰ - آو = آباد (آذ)

bahâr âvâ - ب شاهپور «خوی»  
 beyz âvâ - ب سلمدوز «رضائیه»

۳۱ - آواج = آواز (آذ)

در جزء اول âvâjiq - ب حومه  
 «ماکو»

یکی از دو بخش سراب و نام دهستانی  
 از آن بخش و نام مرکز آن دهستان -  
 bar âguš - ب آلان بر آغ-وش  
 qal'a mar âguš - ب شبستر «تبریز»

۲۲ - آغل = آغول : جای  
 نگاهداری گوسفند (در خراسان âqol  
 گویند) و از بقایای آذری است.

در : duz âqel - ب حومه «ماکو» -  
 âqel - ب مرکزی «میان» -  
 âqol lu - ب شاهپور «خوی»  
 dâš âqel - ب حومه «رضائیه»

۲۳ - آفتاب

âftâba - ب سنجید «هروآباد» -  
 âftâxâna - ب شاهپور «خوی»  
 ۲۴ - آگر = در کردی «آگر»

بمعنی آتش آمده : xoš âgari - ب  
 سلوانا «رضائیه»

۲۵ - آل - (آذ) = سرخ نیم‌رنک -  
 نام جنی که در تولد نوزاد بر مادر  
 ظاهر میشود (؟) و هنوز این لغت در تبریز  
 معمول است :

در اول اسامی : âlâgin - ب قره آغاج  
 «مراغه» - âlmân - ب مرکزی «اهر»  
 âlâ dizga - ب نمین «اردبیل» -  
 âlânbarâquš - ب یکی از دو بخش سراب

۲۶ - آلو (آذ)

در : âlu - ب مرکزی «اهر» - ایضاً

## ۳۲ - آوار - (آذ)

در جزء اول: âvâr sin - ب مرکز «مشگین شهر» - ایضاً ب «خدا آفرین» -  
beddâ âvâr - ب حومه «خوی»

## ۳۳ - آور - (از آوردن)

در آخر kakâvar - ب کلیر «اهر»

## ۳۴ - آهک

در بناب «مراغه» دهی بنام âhaq موجود است.

## ۳۵ - آهن - (آذ)

در آخر gâvâhan - ب «خدا آفرین»

۳۶ - آیش = آنچه در یک فصل از محصول بدست میآید - در آخر

tork âyeš - ب هریس «اهر» -

baxš âyeš - ب «بستان آباد» -

siq âyeš - ب «ده خوارقان»

## ۳۷ - اُ = مخفف «آن» اشاره

در as o bas - ب اسکو «تبریز»

## ۳۸ - ابر = بالا و جای مرتفع (آذ)

در جزء اول abar qân - ب مرکز

«سراب» - ایضاً ب مرکز «مرند» -

abr bakuh - ب مرکز «اردبیل»

## ۳۹ - ابریق (آذ)

در ب «خدا آفرین» دهی بنام ibriq

موجود است - ایضاً در ب حومه «اهر»

## ۴۰ - اخی (رك آخی)

در axyân - ب صومای «رضائیه»

## ۴۱ - ار = er - شاید مبدا her

بمعنی همیشه باشد (؟)

در اول: erdi - ب مرکز «اردبیل»

erand - ب پلدشت «ماکو» -

ersi - ب مرکز «مرند» - ایضاً

ب جلفا «مرند» - ایضاً ب حومه

«خوی»

## ۴۲ - ار = ar - کوه (در اوستا hara)

در اول: arbat - ب مرکز

«مراغه» - ایضاً ب «چهاراویملاق»

armak - ب هوران «اهر» -

arlân - ب هوران «اهر» - arsin

ب مرکز «هروآباد» - arzil

ب ورزقان «اهر»

نقاط فوق عموماً کوهستانی است.

## ۴۳ - ارج = ارز (آذ)

در اول: arjestân - ب مرکز

«اردبیل» - arjaq - ب مرکز

«مشگین شهر»

## ۴۴ - ارخ - این کلمه در آذربایجان

به جوی اطلاق میشود و ممکن است

با اهر (رك «اهر») از يك منشاء

باشد: keš arxi - پلدشت «ماکو»

## ۴۵ - ارد = مقدس و پاک - نام

یکی از سی روز ماه خشم و غضب -

مخفف «آرد» و در کلمات ذیل به معنی

اول آمده: ardabil - شهرستان

معروف: ardabilaq - بشاهرود

«هروآباد» - ardšâ - ب حومه

«رضائیه» - ardašir - ب کلیر «اهر»



## ۴۶ - ارز (آذ)

در: arzin - ب کلپیر «اهر» -  
ایضاً ب سلوانا «رضائیه»

## ۴۷ - ارزن -

در: arzanaq - ب «آلات  
بر آغوش» - arzana - ب مرکز  
«مرند»

و «ارزه» مخفف «ارزن»

در arza xorân - ب قره آغاج  
«مراغه»

۴۸ - ارس ars و ارس aras  
بمعنی اشك و با کلمه «اسر» از يك  
منشاء است و مجازاً بر چشمه نیز اطلاق  
میشده (آذ)

ars kanây - ب قره آغاج «مراغه»  
و arasbârân شهرستان معروف -  
aras kanâr دهستان از پلدشت  
«ماکو» - aras - رودخانه معروف  
سرحدی

## ۴۹ - ارش و ارش - ذراع، طول

از آرنج تا سر انگشت

در areştanâb - ب بستان آباد  
«تبریز» - araşlu - ب حومه «رضائیه»

## ۵۰ - ارش = مقدس = ارد

در نام arşaq - ب مرکزی مشکین  
شهر «

## ۵۱ - اره = مخفف «اره» (آذ)

در: arajân - ب ورزقان «اهر»  
- aralân - ب مرکزی «مرند»

## ۵۲ - از - شاید مبدل «هست»

باشد (؟) و «از» حرف اضافه نیز در  
آذری گاهی بکار میرفته .

aznow - ب هوراند «اهر» -

azmâra - ب گرمی «اردبیل» -

azâb - ب حومه «خوی»

## ۵۳ - اس - شاید مبدل هست باشد (؟)

در as o bas - ب اسکو «تبریز»

## ۵۴ - اسب

در asbâbâd - ب «بستان آباد» -

asbfruşân - ب مرکزی «سراب»

asboqrân - ب مرکزی «سراب»

asboqrâm - ب مرکزی «سراب»

asbmarz - ب مرکزی «اردبیل»

asbu - ب شاهرود «هرو آباد» -

asbhâ - ب کلپیر «اهر»

## ۵۵ - اسپ - اسپ (آذ)

این کلمه بصورت asf معرب شده :

در asfestân - ب مرکزی «سراب»

## ۵۶ - اسپست = پنجه (در مشهد)

سپوس و سپیس گویند (آذ)

در espestânaj - ب مرکزی «مراغه»

espest - ب مرکزی تبریز

## ۵۷ - اسپنج - سپند (آذ)

در: espanjân - ب اسکو «تبریز»

## ۵۸ - اسپه = سپاه

در: espahlân - ب اسکو «تبریز»

۵۹ - اسپه = سفید (آذ)

در *espidarab* - سردشت «مهاباد»

ایضاً ب شاهپور «خوی»

۶۰ - است - استی = هست و هستی

در *astlu* - ب مرکزی «سراب» -

*astiyâr* - ب ورزقان «اهر»

۶۱ - استان = آستان (آذ)

در *astânjin* - ب کاغذکنان «هروآباد»

۶۲ - استان (ستان) - علامت مکان

(آذ) در کلمات :

*dehestân* - ب مرکزی «اهر»

*âšestân* - ب حومه «اسکو»

*arjestân* - ب مرکزی «اردبیل»

*burestân* - ب سنجد «هروآباد»

۶۳ - استر - (آذ)

در : *astarân* - ب حومه «خوی»

*astarqân* - ب ورزقان «اهر»

۶۴ - اسک *esk* و اسک *osk* اسب چار

*sar eskand* - بخشی از تبریز -

حومه بخش - *sareskand* - ب سراسکند

و دو محل دیگر در همان بخش -

*eskandân* - ب اسکو «تبریز» -

*osku* - ب «تبریز» *osklu*

ب - کلیبر «اهر»

۶۵ - اسک = اشک (آذ)

در *askšahr* - ب مرکزی «اردبیل»

*asgestân* - ب شاهرود «هروآباد»

*askavaq* - ب کاغذکنان «هروآباد»

۶۶ - اسک (؟)

در *esgibaqdâd* - ب حومه «مهاباد»

*esgikand* ب «بستان آباد»

۶۷ - اسن = (شاید مبدل آسن باشد؟)

در *asenjân* - ب اسکو «تبریز»

ایضاً ب هریس «اهر»

۶۸ - اشت = شاید مبدل هشت؟

در *aštjarân* - ب مرکزی «سراب»

۶۹ - اشت - شاید مبدل هشت مصدر

مرخم «هشتین» بوده؟

*merešt* - ب سنجد «هروآباد»

۷۰ - اشک (؟)

در *eška daraq* - ب «بستان آباد»

۷۱ - اشنا = (آشنا؟)

در *ošnââbâd* - ب حومه «رضائیه» -

*ošnaviyya* یکی از بخشهای

شهرستان رضائیه -

۷۲ - اف - شاید مبدل هفت؟

در *afca* - ب گرمی «اردبیل» -

*afsurân* - ب گرمی «اردبیل»

*afšâr* - ب سنجد «هروآباد» -

ایضاً ب جلفا «مرند» ایضاً - ب

شاهرود «هروآباد»

۷۳ - افشرد -

*afšord* - ب ورزقان «اهر»

۷۴ - اق = مبدل (ك ماقبل مفتوح)

علامت نسبت -



gerdemxana - ب حومه «مهاباد»

۸۰ - اهرود = گلابی (آذ)

در تبریز این کلمه متداول است و «ارموت» نیز گویند.

amrud aqâji - ب حومه «رضائیه»

۸۱ - امسته (؟)

amestalân - شبستر «تبریز»

۸۲ - ان (هم؟)

anhâq - ب مرکزی «اهر» - ایضا در

همان بخش - ایضا در همان بخش -

ایضا در همان بخش - anbi - ب سلوانا

«رضائیه» - anviq - ب ورزقان

«اهر» - anhar - ب حومه «رضائیه»

گل «انبوی» شد لاله ایدر مگر

نمن بوی شد باد و آتش بخار

(فرهنگ اسدی)

۸۳ - ان = این «نسبت»

sâyenjeq - ب مرکزی «مراغه» -

benâyen - ب مرکزی «مراغه» -

qârenjân - ب حومه «خوی»

۸۴ - آن (نقی) - در کلمه انانین

در تبریز معمول است

anâmeq (ان - آمیخ) - ب مرکزی

«مرند» - anâviz - ب مرکزی

«هروآباد»

۸۵ - انبار -

anbâr - ب بوکان «مهاباد» - ایضا

benaq - ب مرکزی «اهر» -

askavaq - ب کاغذکنان «هروآباد»

ešmaq - ب سراسکند «تبریز»

۷۵ - آل (؟)

aland - ب حومه «خوی» - alqanâb

ب گرمی «اردبیل» - alarda - ب

مرکزی «مشگین شهر» - alvandi - ب

«بستان آباد» -

۷۶ - آلنج = النگو و آلنج =

دیوار قلمه و امثال آن که برای محافظت

خود سازند (برهان)

alanjâreq - ب ترکمان «میانه»

alanjeq - ب - مرکزی «مرند» -

ایضا ب عجب شیر «مراغه»

۷۷ - آلو = آلاو - شعله آتش

alowjenni - ب حومه «ماکو»

alowkandi - ب مرکزی «مراغه»

aloviq - ب ورزقان «اهر» -

ایضا ب کلپیر «اهر»

۷۸ - ام (؟)

amnâb - ب «بستان آباد» - amand

ب مرکزی «مرند» - ammandi -

ب «بستان آباد»

۷۹ - ام (؟)

tahârem جمع تهریم؟ - ب شاهرود

«هروآباد» - korâyem از دهستان

بخش مرکزی «اردبیل» - ده مرکزی آن

بخش kâmem - ب حومه «مهاباد»

ب-سیه چشمه «ماکو» xazina anbâr  
 ب میان دو آب «مراغه» anbârdân  
 ب «بستان آباد» - ایضا ب قره آغاج  
 «مراغه» anbârmâr - ب سیه چشمه ماکو  
 ۸۶ - انباشتک - انباشته (آذ) :  
 anbâstaq - ب هورانده «اهر»  
 ۸۷ - انج (؟)  
 bârenj - ب بستان آباد  
 ب «بستان آباد» zârenji - ب  
 مرکز «مراغه»  
 ۸۹ - انجیر (آذ)  
 در anjirlu - ب گرمی «اردبیل»  
 ۹۰ - آند - کم و کوچک  
 در andâb - ب مرکز «اهر»  
 andabil - ب مرکز «هروآباد»  
 ایضا ب مرکز «مرند» - andrud  
 ب - کاغذ کمان «هروآباد» andizaq  
 ب مرکز «مشگین شهر» - andiza  
 ب حومه «مهاباد» - andis - ب  
 هریس «اهر»  
 ۹۱ - آند - علامت مکان در آخر  
 کلمات :  
 erand - ب بلدشت «ماکو» marand  
 ب «تبریز» - sahand - کوهی نزدیک  
 «تبریز» - bejand - ب مرکز  
 «سراب» - aland - ب حومه  
 «خوی» - marand - شهرستان معروف

barzand - گرمی «اردبیل»  
 ۹۲ - آندر (آذ)  
 dašt andar tabârem - شاهرود  
 «هروآباد» - andarâb - ب  
 مرکز «سراب» - ایضا ب مرکز  
 «اردبیل»  
 ۹۳ - آئر = انار (آذ)  
 در anarjân - ب «بستان آباد» -  
 ایضا ب «اسکو»  
 ۹۴ - آئر (؟)  
 در anzân - ب مرکز «مشگین شهر»  
 (خیابان) - anzâb - ب مرکز «اردبیل»  
 anzâl - ب حومه «مهاباد»  
 ۹۵ - آنگ - (؟)  
 در angemân - ب حومه «رضائیه» -  
 angut - ب گرمی «اردبیل» - angurd  
 ب تکاب «مراغه» - angana - ب «رضائیه»  
 ۹۶ - آنگشت  
 در angoštejân - ب «شبهتر»  
 ۹۷ - آنگیز (آذ)  
 در angiz - ب مرکز «سراب»  
 ۹۸ - آنه - مخفف «آه»  
 در angana - ب «رضائیه»  
 ۹۹ - آو - مخفف «آو»  
 ask avaq - کاغذ کمان «هروآباد»  
 ۱۰۰ - آو - آو  
 در کلمات : kalow - ب «ورزقان»

۱۰۸ - ایاز = ایاس = هوای صاف  
(شاید ترکی باشد)  
در ayâz - ب سراسکند «تبریز»  
۱۰۹ - ایزه = علامت تصغیر (؟)  
yorqânlu y jeniza ب حومه «رضائیه»  
۱۱۰ - ایس = ایست = توقف و سکون (؟)  
benis - ب شبستر «تبریز» - gâvis  
ب حومه «مهاباد» - kâ is - ب «مهاباد»  
۱۱۱ - ایش (؟)  
deriř - ب شاهپور «خوی» -  
qormiř - ب بوکان «مهاباد»  
۱۱۲ - ایق = مبدل «ایک» علامت نسبت  
sohriq - ب کلپیر «اهر» - âvâjiq  
ب حومه «ماکو»  
۱۱۳ - ایک - علامت نسبت:  
qormik - ب صومای «رضائیه»  
serik - ب قره آغاج «مراغه»  
ب شاهپور «خوی» - ایضا صومای  
«رضائیه» - gardik - ب حومه «خوی»  
gâfik - شاهپور «خوی»  
۱۱۴ - ایم = شاید علامت نسبت و مکان باشد (قس in)  
karim - شاهرود «هروآباد»  
yârimqaya - ب حومه «خوی»  
xâja im - ب مرکزی «اردبیل» -

«اهر» - ایضا ب مرکزی «خیابو»  
در جزء دوم bejowřin - بورزقان  
«اهر» - beowstân ب هریس «اهر»  
bedowli - ب حومه «ماکو» -  
donowlu ب گرمی «اردبیل»  
۱۰۱ - اوار (؟)  
kojovâr - ب اسکو «تبریز»  
۱۰۲ - اوج (؟)  
ujân - ب «بستان آباد» - ujur -  
ب مرکزی «اردبیل» - ujqâz - ب  
مرکزی «اردبیل» - ایضا ب سنجد  
«هروآباد»  
۱۰۳ - اُورنگ (؟)  
urang - ب نمین «اردبیل» -  
urajeq - ب ترکمان «میانه»  
۱۰۴ - اوس - علامت مکان (؟)  
gâmus - ب سلمدوز «رضائیه»  
balus - ب مرکزی مشکین شهر (خیابو)  
leylus - ب شاهپور «خوی»  
۱۰۵ - اهر = ارخ = جوی (؟)  
ahrâb نام محله‌ای در تبریز - abraq  
ب ترک «میانه» ahar (در کتب اسلامی  
ahr آمده) - قصبه و مرکز «ارسباران»  
۱۰۶ - ای - این (؟)  
ivaraq - ب ترکمان «میانه»  
ivariq ب مرکزی «اردبیل»  
۱۰۷ - ایران  
irânaq - ب «بستان آباد»

۱۱۵- ایم = اشاره بنزدیک (آذ)  
imšija - بمرکزی «اردبیل»  
بقره آغاج «مراغه»

۱۱۶ - این = علامت نسبت و مکان  
در جزء آخر : âbâbin - کاغذکنان  
«هروآباد» - âvin بترك «میانه»  
namin - بخشی از «اردبیل»  
۱۱۷ - این = اشاره نزدیک

در inja - شاهین دژ «مراغه» - ایضا  
بمرکزی «مراغه» inje bâš kabriz  
ب حومه «ماکو» - inje pâyin - ب  
سرچشمه «ماکو» - inea - مرکزی اردبیل  
ایضا - بلدشت «ماکو»

۱۱۸ - ایو = يك (درپهلوانیوک)  
در کلمات : ivand - بمرکزی  
«مرند» - ivaq - بمرکزی  
«سراب»

## ب

۱۱۹ - به به (بچه کوچک؟)  
در زبان امروزه تبریز baba8 - مردمک  
چشم را گویند : babajik - ب سیه  
چشمه «ماکو»

۱۲۰ - بابا (آذ)

در bâbâbâqi - ب ورزقان «اهر»  
bâbâjân - بمرکزی «اهر» -  
bâbârud - ب حومه «رضائیه» -  
bâbâškandi ب گرمی «اردبیل»

bâbâkalak - بمرکزی «مراغه»  
bâbâgorgor - ب سراسکند «سراب»  
bâbâgaya - ب حومه «رضائیه»  
۱۲۱ - بابک = امین و استوار -

مصغر «باب» در مورد تعظیم  
bâbakân - ب حومه «خوی»

۱۲۲ - بابونه - (آذ) - گیاهی  
است که آنرا اقحوان گویند  
bâbuna - ب قره آغاج «مراغه»

۱۲۳ باج (آذ) - آنچه پادشاهان  
از زیردستان گیرند - زمزمه موبدان  
در وقت شستن و خوردن و عبادت  
که آنرا «باژ» نیز گویند :

در bâjvand - ب حومه «مهاباد»  
bâbâbâj - ب ورزقان «اهر»

۱۲۴ - باجه = بازه - سوراخ =  
روزنه بزرگ (آذ) - این کلمه اکنون در  
زبان ترکی معمول است

dâm da bâja - ب گرمی «اردبیل»  
۱۳۵ - باد (آذ)

در bâdxa rid - ب تکاب «مراغه»  
bâdeki ب قره ضیاءالدین «خوی»  
ایضا ب حومه «رضائیه» - bâdlu  
ب کاغذکنان «هروآباد»

۱۲۶ - بادام (آذ)  
در bâdâm - ب حومه «مهاباد»



bâlân - ب کلیمیر «اهر»

۱۴۰ - بالو = برادر، واگرا، خفف

«بالود» باشد بمعنی نمو کردن و بالیدن است

در bâluja - ب حومه «رضائیه»

ب کلیمیر «اهر» - bâlulân - ب

سلوانا «رضائیه»

۱۴۱ - بام = بام (آذ)

در کلمات : bâlâbân - ب حومه

«خوی» - bâni - ب صومای «رضائیه»

۱۴۲ - بان = علامت محافظت:

dida bân - ب «مرکزی» - sag bân

- ب مرکزی «مرند»

بان = بام (آذ)

bâlâbân - ب حومه «خوی» - bâni

ب صومای «رضائیه» - kohanbân

ترك «میان»

۱۴۳ - باو = شیوه و روش (آذ)

bâvâ - ب سردشت «مهاباد» -

bâvân - ب صومای «رضائیه» -

bâvil - ایضا ب سلوانا «رضائیه»

ب اسکو «تبریز»

۱۴۴ - بُت (آذ)

cahâr bot - ب اشنویه «رضائیه»

۱۴۵ - بُت = آهار جولاهگان -

مرغابی (؟)

در آخر : arbat - ب مرکزی «مراغه»

ایضا ب «چهاراویماق» - ایضا ب «اسکو»

arbatân - ب هریس «اهر» - ایضا

ب مرکزی «مرند»

۱۴۶ - بیج = بُز (آذ)

bejâmîr - ب گرمی «اردبیل» -

bejaq - ب مرکزی «مشگین شهر»

bejand - ب مرکزی «سراب» -

bejavân - ب ترکمان «میان»

bejowšîn - ب ورزقان «اهر»

۱۴۷ - بیجار = بیجال = زغال بر

افروخته (آذ) - ku bejâr - ب سلوانا

«رضائیه»

۱۴۸ - بیچه (آذ)

در زبان ترکی جوجه خروس را beca

نامند:

bacajik - ب صومای «رضائیه»

۱۴۹ - بخت - بختیار (آذ)

در baxtyârân - ب حومه «خوی»

qeshlâqbaxtyâr - ب مرکزی «مراغه»

۱۵۰ - بخش (آذ)

در baxš âyeš - ب «بستان آباد»

baxšekand - ب مرکزی «مرند»

baxšikand - ب شاهپور «خوی»

cahâr baxš - ب حومه «رضائیه»

۱۵۱ - بد - بید (آذ)

beddâ âvâr - ب حومه «خوی»

bed kâr - سلوانا «رضائیه» -

bedowstân - ب هریس «اهر»

bedowli - ب حومه «ماکو»

۱۵۲ - بد = ضدخوب - لئه نیم

سوخته برای آتشگیره : sanjabad -



بخشی از هروآباد - نام مرکزی آن  
بخش - sanjabadla - ب مرکزی  
« هروآباد »  
۱۵۳ - بُر = پر - در خراسان نیز  
معمول است (آذ)

borbor - ب حومه « رضائیه » -  
borân - ب مرکزی « اردبیل » -  
torkân bor - ب « بستان آباد »  
šeyx borân - ب هورانند « اهر »  
۱۵۴ - بُر = پر = جزء = تکه (آذ)  
hejâr borân - ب اسکو « تبریز »  
۱۵۵ - بُر = میوه و ثمر (آذ)

barvânân - تر کمان « میانه » -  
barbarân - ب حومه « رضائیه » -  
barân - سردشت « مهاباد »  
۱۵۶ - بُر = کنار و بالا - حرف  
اضافه  
bar ash - ب سلوانا « رضائیه » -  
bar âquš - ب آلات برآغوش  
« سراب » - bar âzin - ب هریس  
« اهر » - bar asbi - ب صومای  
« رضائیه » - barmcš - ب مرکز « اهر »

۱۵۷ - بُر = اسم فاعل از فعل  
« بردن » (آذ)  
در barbarân - ب حومه « رضائیه »  
barandaq - ب شاهرود « هروآباد »  
jolbar - ب حومه « رضائیه »

šalabarân - ب مرکزی « اهر »  
بر = بمعنی « در » نیز آمده :  
yengeja bar vânan - ب ترکان  
« میانه »  
۱۵۸ - بُر (۹)

berduk - ب صومای « رضائیه » -  
beranjeq - ب مرکزی میانه  
۱۵۹ - بُر ۱ = مخفف « برای » (آذ)  
barâzi - ب شاهپور « خوی » -  
barâzin - ب هریس « اهر » - ایضا ب  
کلپیر « اهر » - berâdust - صومای  
« رضائیه »

۱۶۰ - بُر ۲ = از « برازیدن » (آذ)  
berâzân - ب سلوانا « رضائیه »  
۱۶۱ - بُرج - عربی است ولی  
از « با رگ » فارسی گرفته شده :  
borj - ب قره آغاج « مراغه » - borjlu  
ب مرکزی « اردبیل » - ایضا ب هورانند  
« اهر » - cahârborj - ب میان دو آب  
« مراغه »

۱۶۲ - بُرد = سنگ (آذ)  
bardiyân - ب صومای « رضائیه »  
gerd bardân - ب حومه « رضائیه »  
۱۶۳ - بُر ۵ = بنده واسیر (آذ)  
ب - حومه « خوی » - ایضا ب صومای  
« رضائیه » - bardazi - ب صومای  
« رضائیه » - bardasur - ب سلوانا

رضائیه - bardagiš - ب حومه  
« رضائیه »

۱۶۴ - بُرز (آذ) - کشت و زراعت  
ماله بنایان - زیبائی و بلند بالائی -  
مطلق بلندی -

barzaq - ب ترک « میانه » -  
barzegar - ب « خدا آفرین » -  
barzaliq - تر کمان « میانه » -  
barzand - ب گرمی « اردبیل » -  
barzandiq - ب کلپیر « اهر » -  
۱۶۵ - بِرش = برنج . (آذ)

در زبان فعلی تبریز pariš بنوعی  
از گندم اطلاق میشود که شبیه به  
برنج است و برنج را نیز در کلمات مرکب  
« بریش » گویند

beriš xorân - ب شاهپور خوی

۱۶۶ - برگ - (آذ)

cehra bar8 - ب مرکزی « اردبیل »  
۱۶۷ - بِرنج

berenj âbâd - ب حومه « رضائیه »  
- ابضا ب مرکزی « سراب » berenja  
- ب تکاب « مراغه »

۱۶۸ - بُرنه = برنا (آذ)

borna del - ب کلپیر « اهر »

۱۶۹ - برون (آذ)

brundeh - ب کاغذ کنان « هرو آباد »

۱۷۰ - بُره = بره (آذ)

barajug - ب حومه « خوی »  
بره

barra deh - ب سراسکنده تبریز  
۱۷۱ - بُریس از فعل رسیدن (آذ)  
beris - ب نمین « اردبیل »  
۱۷۲ - بُز (آذ)

bozguš - ب حومه « خوی » - bozlu  
- ب حومه « رضائیه » bozmutâbâd  
- ب حومه « رضائیه » bozva - ب حومه  
رضائیه - bozilân - ب هورانده اهر  
بُز - بُز

bezâvân - ب هریس « اهر » -  
bezbezân - ب شاهپور خوی -  
bezanadeh - ب حومه « خوی »

۱۷۳ - بُز = چربی ، دنبه - رسم  
و آئین - زمین و پشته بلند - تیغ کوه  
bazmahin - ب « تر کمان میانه »  
۱۷۴ - بُزُرک (آذ)

bozorgâbâd - ب حومه « رضائیه »  
jambozorq - ب مرکزی « مرند »  
jowqânbozorg - ب « بستان آباد »

۱۷۵ - بُس : « سیخ کباب » و مخفف  
« بوس » - بفتح : بسیار و کافی (آذ)  
در asobas - ب اسکو « تبریز » -

bosin - ب مرکزی « اردبیل »

۱۷۶ - بُست (از محل « بستی ») -  
گلزار - سد و بند - قسمت آبی که

برزیگران میان خود کرده باشند (آذ)

bastakâbâd - ب صومای «رضائی»

yâqbastalu - ب مرکز «اهر»

۱۷۷ - بستام

bastâm - ب حومه «مهاباد» - ایضا

ب قره ضیاءالدین «خوی»

۱۷۸ - بُستان (آذ)

bostân âdâd - بخشی از تبریز -

دهستان «بستان آباد»

۱۷۹ - بستر (؟)

šabestar - بخشی از شهرستان

«تبریز» - قصبه مرکزی آن

۱۸۰ - بُش = سهم - بند جلو آب

و غیره و باین معنی اخیر در خراسان

نیز معمول است - زراعتی که بآب باران

حاصل شود (آذ)

bašâb - خدا آفرین - bašir (بش +

بر؟) - ب ورزقان «اهر»

۱۸۱ - بُغ = کبک تر - زمین کنده

و گود (آذ)

baqtuli - ب شاهین دژ «مراغه»

baqur - ب صومای «رضائی» -

baqukandi - ب حومه «خوی»

۱۸۲ - بُفر = برف

bafrâjerd - ب مرکزی «هرو آباد»

bafrevân - ب حومه «مهاباد»

۱۸۳ - بِل = بیل (آذ)

این کلمه در تبریز معمول است

belân - ب هوراند «اهر» - ایضا -

ب هوراند «اهر» - belluz - ب شاهین

دژ «مراغه» - šâhbel ow - ب گرمی

«اردبیل» - jâbellu - ب نمین «اردبیل»

beluz - ب شاهین دژ «مراغه»

۱۸۴ - بِل = دره - باشنه پا (آذ)

balâspin - ب مرکزی «سراب» -

balajuk - ب حومه «خوی» - balus

ب مرکزی «مشگین شهر» - balasur

دردو محل از حومه «خوی» - بیشتر

نقاط فوق الذکر کوهستانی است

۱۸۵ - بِل = زیاد و پر (آذ)

bolqazân - ب «شاهپور» - bolqân

ب قره آغاج «مراغه»

۱۸۶ - بِلْفَه = شاید مخفف بلمکفد

(بضم اول و فتح سوم) به معنی رشوت

و پاره باشد (؟)

bolfateymur - ب ترکمان «میانه»

۱۸۷ - بِن = بن و بیخ (آذ)

benâb = ب حومه «مراغه»

benâju - ب بناب «مراغه» - benâku

ب قره آغاج «مراغه» - benâ vila

ب - سردشت «مهاباد» - ایضا در همان

بخش - benâyen - ب مرکزی «مراغه»

benis - ب شبستر «تبریز» - benaq

ب مرکزی «اهر» - benmâr - ب مرکزی

bonyâdkandi بقره آغاج «مراغه»

۱۹۳ - بور = رنگ خاکستری

و کبود مایل بسرخسی - تندر - بمعنی

«بیا» و «بیار» نیز هست (آذ)

burâšân - ب حومه «رضائیه» -

tapa bur ب - تکاب «مراغه»

۱۹۴ - بور = بود؛ تدر (آذ)

burestân - ب سنجید «هروآباد»

burâšân - ب حومه «رضائیه» -

burgehem - ب شاهرود «هروآباد»

burimolk - ب ورزقان «اهر»

۱۹۵ - بوك = بيوك = عروس (آذ)

bokân - بخشی از مهاباد - قصبه

مرکزی آن بخش buket - ب عجب شیر

«مراغه»

۱۹۶ - بون = زهدان بچه -

روده گوسفند و گاو و امثال آن که

پاك نشده باشد - بن و نهایت (آذ)

bârbun - ب حومه «رضائیه»

bâqbunân - ب کاغذ کمان «هروآباد»

۱۹۷ - بُوه (?)

harbova - ب صومای «رضائیه»

۱۹۸ - بوی - بهره و نصیب -

خوی و طبیعت - محبت و آرزو خواهش

و طمع (آذ)

buydašt - ب حومه «رضائیه» -

buyduz - ب «خدا آفرین»

«اردبیل» - benmârân - ب سنجید

«هروآباد»

۱۸۸ - بند (آذ)

band - ب حومه «رضائیه» - bandâi

ب حومه «رضائیه» - bandara - ب

حومه «مهاباد» - bandali - ب سیه

چشمه «ماکو» - juband - ب

مرکزی «اهر» - sarband - ب نمین

«اردبیل»

۱۸۹ - بنفشه (آذ)

benafša daraq - ب مرکزی

«اردبیل» - ایضا ب «بستان آباد»

ایضا ب قره آغاج «مراغه»

۱۹۰ - بُنگ = حشیش (آذ)

bangin - ب مرکزی «مرند»

tu banq - ب مرکزی «مشگین شهر»

۱۹۱ - بُنه = اسباب و رخت خانه -

املاك - خانه و مکان - بیخ و بنیاد (آذ)

bona - ب گرمی «اردبیل» -

bonaxalxâl - ب سنجید «هروآباد»

bona xur - ب نمین «اردبیل» -

bonadiq - ب کلپیر «اهر»

bona kâqi - ب کلپیر «اهر» -

bonakohl - ب بستان آباد

ب مرکزی خیابان «مشگین شهر»

۱۹۲ - بُنیاد (آذ)

bonyâdâbâd - بقره آغاج «مراغه»

qara buya - ب سیه چشمه «ماکو»

۱۹۹ - به (آذ)

behiruz - ب «خدا آفرین» behi

behiâbâd - ب بوکان «مهاباد»

behik - ب حومه «مهاباد»

شاهپور «خوی» - ایضا ب صومای

behnaq - ب مرکزی رضائیه

«مراغه»

۲۰۰ - بهار (آذ)

bahâr âvâ - شاهپور «خوی»

۲۰۱ - بهان = مهان (؟) منسوب

به «به» jân bahân - ب «بستان آباد»

۲۰۲ - بهرام = فرشته روزیستم

از هر ماه شمسی و نام آن روز -

ستاره مریخ:

bahrâm - ب مرکزی «مرند» -

ایضا ب حومه «مهاباد» bahrâmân

ب مرکزی «سراب»

۲۰۳ - بهمن = راست گفتار و

بسیار دان - ابر بارنده - نام فرشته ایست

که موکل روز دوم از هر ماه شمسی است

و نام آن روز :

bahmanâbâd - ب کاغذ کنان

«هروآباد» - ایضا ب آلان بر آغوش

«سراب»

۲۰۴ - بی بی (آذ)

bibikandi - ب میاندوآب «مراغه»

bibiyanlu ب آستارا «اردبیل»

۲۰۵ - بیج = بیز از «بیختن»

bijamir ب مرکزی «اردبیل»

bijânlu ب سلدوز «رضائیه»

۲۰۶ - بیچار = سبزیهای مختلف (؟)

این کلمه در ترکی تبریز معمول است

و ترشی هفت سبزی راهفته «بیچار» گویند

bijârâbin - ب مرکزی «آستارا»

۲۰۷ - بیرون:

birun - ب کاغذ کنان «هروآباد»

۲۰۸ - بیش (آذ)

bištâb - ب هوراند «اهر» - bišak

- ب ورزقان «اهر» - ایضا ب ورزقان

«اهر»

۲۰۹ - بیل = ویرا = مرد

در آخر: ardabil - شهرستان معروف -

andabil - ب مرکزی «هروآباد»

۲۱۰ - بیله = خشکی و جزیره

میان دریا - قبالة خانه و باغ - رخسار

و بهلو - بیله ابریشم - (آذ)

biladeh - ب شاهرود «هروآباد»

bilasavâr - ب گرمی «اردبیل» -

ایضا ب پلدشت «ماکو» - biladaraq

ب مرکزی «اردبیل» - ایضا ب مرکزی

«اردبیل» - bilavâr - ب حومه «خوی»

bilaverdi - ب حومه «خوی»

۲۱۱ - بین از دیدن (آذ)

tubin - ب هوراند «اهر» - âbabin

کاغذ کنان «هروآباد»

۲۱۲ - بیوه - غریب و تنها - زن  
شوهر مرده - مرد زن مرده (آذ)  
biva rāh - ب و رزقان «اهر»

## پ

۲۱۳ - پا (آذ)

«پا» بمعنی قسمت و سهم در تبریز  
نیز معمول است:  
pârâm - ب هریس «اهر» -  
pâvaras - ب ترک «میانه» -  
pâyqal'a - ب اشنو «رضائیه»  
hompâ - ب تکاب «مراغه» -  
pâpâlû - مرکزی «سراب»

۲۱۴ - پار = کلانه - دسته -  
چرم دباغی شده (آذ)  
pârci - ب حومه «ماکو» -  
pârcin - ب مرکزی «اردبیل»

۲۱۵ - پارچه - تکه (آذ)

در تبریز هنوز این کلمه معمول است.  
pârcaqešlâq - ب مرکزی «اهر»

۲۱۶ - پار = پارچه - تیکه (آذ)  
pâralar - ب مرکزی «مراغه»  
pâralâr - ب قره آغاج «مراغه» -  
pâraqešlâq - ب گرمی «اردبیل»

۲۱۷ - پان = پهن مخفف «پانه»  
چوبیکه لای در گذارند تا باز نشود  
šam pân - ب شاهین دژ «مراغه»

۲۱۸ - پاییز - (آذ)

pâizgâh - ب قره آغاج «مراغه»

pâizâbâd - ب سیه چشمه «ماکو»

۲۱۹ - پایین (آذ)

qal'a pân - ب بلدشت «ماکو»

qivipân - ب سنجید «هروآباد» -

pân - ب میان دو آب «مراغه»

۲۲۰ - پَت = آهار، کرک پشم (آذ)

pataver - ب شاهپور «خوی» -

pataxor - ب نمین «اردبیل»

۲۲۱ - پَر = کنار، پرمهر، شعاع

و پرتو، دامن بیابان، پره آسیا (آذ)

par - ب حومه «رضائیه» -

pardel - ب مرکزی «مرند» -

pardaštlu - ب سنجید «هروآباد» -

pardâna - ب اشنو «رضائیه»

۲۲۲ - پَر = پرولبریز - اندازه (آذ)

pera - ب حومه «خوی» -

perani - ب سنجید «هروآباد» -

perik - ب مرکزی هروآباد و «پروج» نیز گویند

۲۲۳ - پَرچین = برچ، خار بست

(آذ)

parcin - ب گرمی «اردبیل» -

ایضا ب گرمی «اردبیل» -

parcin - ب مرکزی «مراغه»

bolâqi - ب حومه «رضائیه»

golparcin - ب فرد (آذ)

۲۲۴ - پَرِد = بل، فرد (آذ)



۲۳۴ - پسته و پستک (آذ)  
 pestakân - ب «بستان آباد» - posta  
 beyglu - ب مرکزی «اهر» -  
 posta qara âqâj - ب هورانند  
 «اهر» - posta kandi - ب مرکزی  
 «مشگین شهر»  
 ۲۳۵ - پشت و پشته (آذ)  
 poštyal - ب حومه «رضائیه»  
 fandoqâpošta - ب «آستارا»  
 ۲۳۶ - پُل = تکه باره (آذ)  
 poldašt - ب «ماکو»  
 ۲۳۷ - پلاس - (آذ)  
 در تبریز «پلاز» گویند  
 palâslu - ب نمین «اردبیل»  
 ۲۳۸ - پلنگ (آذ)  
 palanglu - ب گرمی «اردبیل»  
 ۲۳۹ - پناه (آذ)  
 panâh kandi - ب پلدشت «ماکو»  
 ۲۴۰ - پور = درآج - در کردی «عمه  
 و خاله» - پهن - انبوه و خفه (آذ)  
 purnâk - ب پلدشت «ماکو»  
 ۲۴۱ - پوستین  
 pustinduz - ب سراسکند «تبریز»  
 ۲۴۲ - پوش (آذ)  
 siyâhpuš - ب مرکزی «اردبیل»  
 pušâbâd - ب اشنویه «رضائیه»  
 ۲۴۳ - پول = وسیله معاملات،

pardâbâd - ب اشنویه «رضائیه»  
 ۲۲۵ - پرست (آذ)  
 xatparast - ب شاهرود «هروآباد»  
 ۲۲۶ - پُرسیخ = جوجه تیغی (آذ)  
 porsixlu - ب ترکمان «میانه»  
 ۲۲۷ - پرک و برگ = نخ (آذ)  
 parkâb - ب مرکزی «سراب» -  
 pargu - ب سنجد «هروآباد»  
 ۲۲۸ - پروج = پروژ = سوختن  
 مو، بوی سوختن پشم (آذ)  
 peruj - ب مرکزی «هروآباد»  
 ۲۲۹ - پری (آذ)  
 parixân - ب مرکزی «مشگین شهر»  
 parikandi - ب کلپیر «اهر»  
 ۲۳۰ - پز = گوسفند، میش (آذ)  
 در کردی نیز معمول است:  
 pezi - ب پلدشت «ماکو»  
 ۲۳۱ - پس - نشیب، پست (آذ)  
 pasân - ب صومای «رضائیه» -  
 pasakpâin - ب حومه «خوی» -  
 dašpasak - ب حومه «خوی»  
 ۲۳۲ - پس = pos = پسر (آذ)  
 dola pesân - ب سلوانا «رضائیه»  
 ۲۳۳ - پس = pes = زبان گیر، النکن  
 (آذ) در کردی نیز معمول است:  
 pesyân - ب عجب شیر «مراغه»  
 pesyânlu - ب «خداآفرین»

پل ( آذ )

pulyâ - ب اشنویه « رضائیه »

۲۴۴ - پولاد ( آذ )

pulâdlu - ب حومه « رضائیه »

۲۴۵ - پهر = پهره : پاس و  
محافظت ( آذ )

pahrâbâd - ب بناب « مراغه »

۲۴۶ - پهلوان = ( پهلوان )

= دایر و شجاع ( آذ ) این کلمه در  
زبان امروزه آذربایجان معمول است:

pahlavân - ب تکاب « مراغه »

۲۴۷ - پهن - پهناور ( آذ )

pahnâvar kord -ahmad - ب

ورزقان « اهر »

۲۴۸ - پی = عصب - مخفف « پای »

( آذ )

peyqân - ب کلپیر « اهر »

۲۴۹ - پیر ( آذ )

pirân - ب حومه « مهاباد » -

pirânjex - ب صومای « رضائیه »

pir cupân - ب دهخوارقان « تبریز »

pirxodik - ب حومه « ماکو » -

piršâh - ب حومه « ماکو »

pirkâni - ب حومه « مهاباد » -

pirkamân - ب مرکزی « سراب »

piramâšân - ب کلپیر « اهر »

piraguri - ب کلپیر « اهر »

۲۵۰ - پیش ( آذ )

pišgamân - ب شاهرود « هرو آباد »

۲۵۱ - پیک = قاصد ( آذ )

peyk - ب قره آغاج « مراغه »

۲۵۲ - پیله = غوزه ابریشم ،

زمین خشک و وسیع که در میان دورود  
واقع شود ( آذ )

pila rud - ب نمین « اردبیل » -

pila sohrân - ب مرکزی « اردبیل »

pilagalin - ب مرکزی « اردبیل »

۲۵۳ - پیّه = پاگاه = طویله ( آذ )

این کلمه هنوز در نواحی ارسباران معمول  
است :

payajik - ب حومه « خوی » -

ایضاً ب « شاهپور » - ایضاً ب « شاهپور »

ایضاً ب سلمدوز « رضائیه » - peyadaraq

ب گرمی « اردبیل »

ت

۲۵۴ - ت - تو خطاب ( آذ )

ta canâbâd - ب اشنویه « رضائیه »

۲۵۵ - تا - مخفف تاک - بی نظیر

و بی همانند ( ؟ ) - حرف اضافه :

tâ biya - ب سلمدوز « رضائیه » -

tâ lâr - ب قره آغاج « مراغه »

۲۵۶ - تاب ( آذ )

tâb dix - ب مرکزی « اهر » -

gur tây - ب حومه «خوی» -

mânqutây - ب مرکزی «سراب»

۲۶۵ - تبه (آذ)

در زبان اهل تبریز مجازاً tapa فرق سر را گویند

tapa - ب مرکزی «مراغه» - ایضا

ب - نمین «اردبیل» - ایضا گرمی

«اردبیل» - tapa bur - ب تکاب

«مراغه» - taparaš - ب میاندوآب

«مراغه» - gol tapa - ب مرکزی

«مراغه» - ایضا ب عجب شیر «مراغه»

و چندین محل دیگر

۲۶۶ - تجر = خانه زمستانی که

در آن تنور باشد (آذ)

tajraq - ب عجب شیر «مراغه»

ایضا ب ترک «میانه» - ایضا ب

مرکزی «اردبیل» - tajra rud

ب ترکمان «میانه»

۲۶۷ - تخت و تخته (آذ)

taxt - ب قره آغاج «مراغه» -

taxtrawân - ب سیه چشمه «ماکو»

taxtamešlu - ب کاغذکنان «هرو

آباد» - taxtaduzi - ب حومه «ماکو»

۲۶۸ - تخم، تهم و قوی (آذ)

toxmdel - ب ورزقان «اهر»

۲۶۹ - تر - ter - الکت و

زبانگیر (آذ) - در کردی «tor»

terestân - ب کاغذکنان «هروآباد»

۲۷۰ - تر = مخفف «تور» دلیرو

tâbestânaq - ب هوراند «اهر»

۲۵۷ - تات - غیر ترک، فارس (آذ)

tât kandi - ب سیه چشمه «ماکو»

tât lar - ب مرکزی «اهر» - târ âr

ب «خدا آفرین» - ایضا ب بلدشت

«ماکو»

۲۵۸ - تاج (آذ)

tâjxâtun - ب قره ضیاءالدین «خوی»

tâjiboyok - ب مرکزی «اردبیل»

۲۵۹ - تار (آذ)

târ qoli - ب سراسکند «تبریز»

târân - ب مرکزی «سراب» -

târûn - ب ترک «میانه»

۲۶۰ - تازه (آذ)

tâzakand - ب مرکزی «مراغه»

ایضا ب اسکوتبریز - ایضا ب مرکزی

«اردبیل» - ایضا ب «بستان آباد»

و هشتاد محل دیگر

۲۶۱ - تاز = تاز «از تاختن» (آذ)

tâžân dara - ب اشنویه «رضائیه»

۲۶۲ - تاز = تنها و بی نظیر -

رز (آذ)

dustâk - ب اشنویه «رضائیه»

۲۶۳ - تال - تارک - تلخ

آبگیر و تالاب (آذ)

tâlin - ب سلوانا «رضائیه»

۲۶۴ - تای = مثل و نظیر (آذ)

torkmânkandi - ب بوکان «مهاباد»

torkân bor - ب «بستان آباد» -

torkvirân - ب شاهین دژ «مراغه»

torkadâri - ب بستان آباد «تبریز»

۲۷۶ - تَرَك = فتراك ، برگ و

ساز جنگ - خندق که برگرد حصار

و قلعه کنند (آذ) :

tark - یکی از سه بخش میانه - قصبه

مرکزی آن بخش

۲۷۷ - تَرَه و تره تیزك (آذ)

tara kama - ب بلدشت «ماکو»

tara tizak - ب سنجید «هروآباد»

۲۷۸ - تَس = طپانچه و سیلی (آذ)

tasmâli - ب حومه «رضائیه»

۲۷۹ - تَسُوج = معرب تسوگ -

یک حصه از بیست و چهار حصه شبانه

روز ( پهلوی tasuk )

tasuj - ب شبستر «تبریز» - قصبه

مرکز دهستان «تسوج»

۲۸۰ - تَغَار (آذ)

tâstaqâr - ب سراسکند «تبریز»

۲۸۱ - تَك = تنها، بکه ، بی مثل

( آذ ) در تبریز بمعنی بکه و تنها

بکار میرود

takâqâj - ب مرکزی «مراغه» -

takbolâq - ب مرکزی «اردبیل» -

takdâm - ابضاب مرکزی «مشگین شهر»

پهلوان ( آذ )

هیچ توریرا نفرماید فلک پیکار تو

وربفرماید بخاک اندر شود مستور تور

( قطران تبریزی )

torânca - ب هورانده «اهر» -

torÿân - ب قره آغاج «مراغه»

۲۷۱ - تَر tar - ضد خشک ،

با طراوت ، مخفف «تره» (آذ)

tar gavar - ب سلوان «رضائیه» -

tarnâb - ب مرکزی «میانه»

tar zam - ب ورزقان «اهر» -

lâtarân - ب مرکزی «اردبیل»

tar مخفف «تار»

tarzanaq - ب مرکزی «هروآباد»

۲۷۲ - تَرَاوِگ (آذ)

tarâzuĵ - ب شاهرود «هروآباد»

۲۷۳ - تَرَس ( آذ )

tars âbâd - ب حومه «خوی»

۲۷۴ - تَرَش (آذ)

toršâb - ب بلدشت «ماکو» - torškuĵ

ب دهخوارقان «تبریز»

۲۷۵ - تَرَك - وجود این کلمه در

اسامی بعضی دهات آذربایجان نشان

میدهد که در قدیم تر کها محدود و مشخص

بوده اند :

torkmân - بخشی از میانه و قصبه

آن بخش - ب حومه «رضائیه»

مقید شود - جائیکه چارپا در آن بندند  
(آذ)

tala xân - ب آستارا - tala qân  
ب هورانند « اهر »

۲۸۹- تلوار = تلیوار = خانه‌ایکه  
در آن کرم ابریشم نگاهدارند (آذ)  
talvâr - ب مرکری « میانه »  
cây talvâr - ب قره ضیاءالدین «خوی»  
ایضا ب «میانه»

۲۹۰- تن (آذ)

setan - ب «خدا آفرین» - tanadeh  
ب سراسکند « تبریز »  
۲۹۱- تندیر = تنور (آذ)

در تبریز «تندیر» گویند  
tanderlu - ب شاهین دژ «مراغه»  
۲۹۲- تنگ = میان دو گوه -  
ضد فراخ (آذ)

tang - ب گرمی «اردبیل» sartang  
ب حومه «مهاباد»  
۲۹۳- تنور (آذ)

tanurâqâj - ب «بستان آباد» -  
tanurlu - ب ترکمان «میانه»

۲۹۴- تو = تاب بهمه معانی آن (آذ)  
towlaš - ب مرکری «هروآباد»  
۲۹۵- تو tav

tawaq - ب مرکزی «میانه» -  
taviq - ب کلپیر «اهر» - tavre

۲۸۲- تک ، tek = تک ، نوک  
تیز (آذ)

tekân - ب قره آغاج «مراغه»  
teqnit - ب سیه چشمه «ماکو» -  
tekânlu - ب قره آغاج «مراغه»  
ایضا ب سراسکند «تبریز» - ایضا ب  
گرمی «اردبیل»  
تذکر: همچو بنظر میرسد که کلمه  
tikân بمعنی «خار» ماخذ فارسی  
داشته باشد (؟)

۲۸۳- تکه = بز پیشرو گله (آذ)  
این کلمه هنوز در آذر بایجان معمول است  
taka - ب حومه «رضائیه» -  
takalu - ب حومه «رضائیه»

۲۸۴- تل tol = غلت - قل خوردن  
(آذ) در کردی tel گویند  
tolâb - ب ورزقان «اهر»

۲۸۵- تل tel = تیل: نوعی از  
خریزه که در خراسان نیز تیل گویند (آذ)  
telkari - ب ورزقان «اهر» -  
telim xân - ب بلدشت «ماکو»  
۲۸۶- تلخ (آذ)

talxâb - ب سراسکند «تبریز»  
ایضا ب آلان بر آغوش «سراب»

۲۸۷- تلم (شاید tal + sem)  
talemxân - ب سراسکند «تبریز»  
talemkandi - ب مرکزی «میانه»  
۲۸۸- تله = آنچه جانور در آن

- ب- حومه «ماکو» - ایضا ب حومه «خوی»  
 ۲۹۶ - تو، tu - اندون و داخل  
 مخفف «تود» (آذ)  
 tui - ب سلوانا «رضائیه» - tubanq  
 ب مرکزی «مشکین شهر» - tu bin  
 ب هوراند «اهر» - tudân - ب حومه  
 «خوی» - tu klak - ب حومه «خوی»  
 tu lun - ب گرمی - اردبیل «  
 ۲۹۷ - تو (تو) tow (تو) -  
 tovistân - ب شاهرود «هروآباد»  
 tovin - ب ترک «میان» - ایضا ب  
 کاغذکنان «هروآباد»  
 ۲۹۸ - توت (آذ)  
 tutxânâ - ب عجب شیر «مراغه»  
 tudân - ب حومه «خوی»  
 ۲۹۹ - تور = دام - گیاهی ترش مزه  
 که در آتش ریزند (آذ)  
 turiyân - ب سیه چشمه «ماکو»  
 turâqây - ب «بستان آباد»  
 ۳۰۰ - تورپ = ترب (آذ)  
 در آذربایجان هنوز معمول است  
 turp - ب مرکزی «مرند»  
 ۳۰۱ - توشمان (توش) =  
 زور و قوت + مان (مان) = خانه قوت - مبدل  
 «دشمن»  
 tušmânlu - ب سنجد «هروآباد»  
 ۳۰۲ - تول = جنگ و برخاش (آذ)
- tulân - ب حومه «رضائیه»  
 ۳۰۳ - تولی - مبدل توله -  
 baqtuli - ب شاهین دژ «مراغه»  
 tuli - ب سلوانا «رضائیه»  
 توله = بچه سگ و امثال آن (آذ)  
 tulâ tapa - ب حومه «رضائیه» -  
 tulaki - سلوانا «رضائیه»  
 ۳۰۴ - تی = میان، اندرون - مخفف  
 «تهی»  
 sâti - ب مرکزی «اهر»  
 ۳۰۵ - تی = تو «خطاب» - (آذ)  
 ti far - ب نمین «اردبیل»  
 ۳۰۶ - تیر (آذ)  
 tirâbâd - ب ترکمان «میان» -  
 tircâi - ب ترکمان «میان» -  
 tirvân - ب کلیبر «اهر» - tiršâb  
 ب - مرکزی «سراب»  
 ۳۰۷ - تیل = احوال - چشم چپ  
 (در کردی نیز بهمین معنی آمده) -  
 نوعی از خربزه (در خراسان باین معنی  
 معمول است)  
 til - ب شبستر «تبریز» - ایضا ب  
 شاهرود «هروآباد»  
 ۳۰۸ - تهر = تلخ، تیره، قهر  
 شکل و هیئت (آذ)  
 بدو معنی اخیر در تبریز معمول است  
 tahrâband - ب سراسکند «تبریز»



tabrestân ب شاهرود «هرو آباد»

## ج

۳۰۹ - چ ماقبل مفتوح بجای «گ»

نسبت

در espestâna - ب مرکز «مراغه»

۳۱۰ - جِه = جا (آذ)

im šija - ب قره آغاج «مراغه»

inja - ب شاهین‌دژ «مراغه» - ایضا

ب مرکز «مراغه» - ایضا ب حومه

«ماکو» - ایضا ب سرچشمه «ماکو»

۳۱۱ - جا (آذ)

jâ bel lu - ب نمین «اردبیل» -

jâ jân - ب ورزقان «اهر» - ایضا

ب مرکز «مشگین‌شهر» - jâširân

ب اشنویه «رضائیه» - jâliq - ب

مرکزی «اهر»

۳۱۲ - جار = «زار» علامت مکان -

زمین شیار نشده (آذ): kolahjâr -

ب مرکز «مرند»

۳۱۳ - جام = شیشه ، آینه (آذ)

در تبریز بمعنی اول معمول است

jâmbozorg - ب مرکز «مرند»

۳۱۴ - جاموش = گاومیش (آذ)

در تبریز «جامیش» گویند

jâmušolân ب مرکز «مشگین‌شهر»

۳۱۵ - جان = گان ، علامت مکان

(آذ)

در جزء آخر: âxijân - ب مرکز

«مراغه» - arajân - ب ورزقان «اهر»

anarjân - ب «بستان آباد»

dâmanjân - ب مرکز «سراب»

جان = روح حیوانی (آذ)

jâ jân - ب ورزقان «اهر» - ایضا

ب مرکز «مشگین‌شهر» - jânâqâ

ب مرکز «مراغه» - jânânlu - ب

jândara «خداآفرین» - ب سردشت

«مهاباد» - jânbahân - ب «بستان آباد»

۳۱۶ - جَب: مبدل چپ «مقابل راست»

(آذ)

تبدیل «چ» به «ج» در آذری معمول است

jabân - ب هوراند «اهر» -

jabdaraq - ب مرکز «مشگین‌شهر»

jabinad - ب سراسکند «تبریز»

۳۱۷ - جِج - مخفف جِجا = عقاب

و یا مبدل جِج = طَبَقی که از چوب بافتند

(آذ)

jaju - ب مرکز «سراب» - jajin

ب مرکز «اردبیل» - jejalu - ب

مرکز «مشگین‌شهر»

۳۱۸ - جِج - مبدل جِج علامت

مکان (آذ)

pirân jex - ب صومای «رضائیه»

۳۱۹ - جِدا = جدا (آذ)

jedâ - ب گرمی «اردبیل» -

jedâqaya - ب بستان آباد «تبریز»

ایضا ب قره آغاج «مراغه»

۳۲۰ - جر = زمین شکافته (آذ)

âqâjari - ب عجب شیر «مراغه»

- ب بناب «مراغه» âqajari - ب

سراسکند «تبریز» - ایضا ب مرکز

«مراغه» - aštjarân - ب مرکز

«سراب»

۳۲۱ - جرث = «گرد» علامت مکان

در شهر و قصبه (آذ)

bafrâjerd - ب مرکز «هرو آباد»

۳۲۲ - جفال = کال و نارس =

چغاله (آذ) - در زبان آذر بایجان در

بادام نارس «چغاله» گویند

jaqâl - ب سیه چشمه «ماکو» jaqâllu

ب مرکز «مراغه»

۳۲۳ - جق مبدل جیک علامت مکان (؟)

qulânjeq - ب مرکز «مراغه»

jeqjeq - ب مرکز «اردبیل»

۳۲۴ - جق در اول مخفف جیک و

جینگ «صدا و فریاد» (آذ)

jeqa - ب هریس «سراب» - jeqir -

ب سراسکند «تبریز» - jeqnâb -

ب هریس «اهر» - ایضا سچند «هرو

آباد» - ایضا کلپیر «اهر»

۳۲۵ - جگر (آذ)

jegarkandi - ب نمین «اردبیل»

۳۲۶ - جل jel = پارچه کهنه

و پوشش اسب (آذ) - در مورد معنی

اول در تبریز jer گویند

jel qarân - ب صومای «رضائیه»

jol = پارچه کهنه و پوشش اسب - معرب

گل marajol - ب «شاهین دژ»

jo[karân - ب نمین «اردبیل» -

jolbar - ب حومه «رضائیه»

۳۲۷ - جلو = عنان اسب «آذ»

jelowgir - ب مرکز «اردبیل» -

jelow câpân - ب حومه «رضائیه»

jelowdârlu - ب کاغذکنان «هرو

آباد»

۳۲۸ - جن = موجودی موزی نامرئی

«عربی»

jendar - ب مرکز «اردبیل» -

jenqara - ب مرکز «مراغه» -

jenqešlâqi - ب مرکز «اردبیل»

۳۲۹ - جنگ (آذ)

jangtapa - ب حومه «ماکو» -

janga sar - ب حومه «خوی»

۳۳۰ - جنگل (آذ)

jangal - ب آلان «بر آغوش»

۳۳۱ - جو مخفف «جوی» (آذ)

juband - ب مرکز «اهر» -

juvarim - سراسکند «تبریز»

ب عجب شیر «مراغه» - qojur -  
ب تکاب «مراغه»

۳۳۷ - جوش و جش (آذ)

jušâni - ب مرکز «مراغه» -  
jošin ب ورزقان «اهر»

۳۳۸ - جوق علامت مکان (ترکی)

در bâr juq - بقره آغاج «مراغه»  
sârâjuq - ب حومه «رضائیه» -  
qalâ juq - ب مرکز «اردبیل» -  
ایضا ب مرکز «مراغه» - ایضا ب  
تکاب «مراغه» - ایضا ب حومه «ماکو»  
ایضا ب سلدوز «رضائیه» - ایضا ب  
مرکز «اردبیل» - ایضا ب سراسکند  
«تبریز» - ایضا ب حومه «رضائیه»  
ایضا ب هوراند «اهر» - ایضا ب  
سنجید «هرو آباد» - ایضا ب پلدشت  
«ماکو»

۳۳۹ - جوك = جوق (ترکی)

juki - بقره آغاج «مراغه» - ایضا  
بقره آغاج «مراغه» - ایضا بقره آغاج  
«مراغه» - ایضا بقره آغاج «مراغه»  
جوغ (رك جوق)

bâlâjug - حومه «خوی»

۳۴۰ - جی = jey = zey

زندگی و حیات - (آذ)

jeyâvâli - ب پلدشت «ماکو» -

jeyâvân - ب مرکز «اردبیل»

jeyd - نمین «اردبیل»

vayjuya - نام محله‌ای «در تبریز»

jumâdi - ب مرکز «اردبیل» -

juni - ب صومای «رضائیه»

juqân - بقره آغاج «مراغه»

و در آخر کلمات علامت مکان

benâju - بنباب «مراغه» - terâju

ب مرکز «مراغه» - ایضا ب عجب شیر

«مراغه» - ایضا ب دهخوارقان «تبریز»

sarâju - ب مرکز «مراغه»

۳۳۲ - جوغ - غله معروف (آذ)

jow zar - ب حومه «ماکو»

jowqân - دو محل در بستان

jowmuru - ب گرمی

«اردبیل»

۳۳۳ - جوغ - از جوبدن «(آذ)

kermjovân - ب «آلان بر آغوش»

garmjovân - ب مرکز «مراغه»

nâvjovân - ب صومای «رضائیه»

۳۳۴ - جوان (آذ)

javânâgoruh - ب ورزقان «اهر»

javânšeyx - ب مرکز «اهر»

javânqala' - ب عجب شیر «مراغه»

۳۳۵ - جوجه (آذ)

âlâjuja - ب «خداآفرین»

۳۳۶ - جور = اُخت و متناسب (?)

در زبان فعل آذر بایجان معمول است

jur âb - ب مرکز «اردبیل» -

jurni - ب حومه «رضائیه» - juri

۳۴۱ - جیش = شاش بچه (آذ)

در تبریز این کلمه معمول است

karjiš - ب حومه «ماکو»

۳۴۲ - جیق علامت مکان (ترکی)

afšâr jiq - ب ترکمان «میان»

qal'a jiq - ب ترکمان «میان»

۳۴۳ - جیک (رک جیق)

balajik - سیه چشمه «ماکو»

payajik - ب حومه «خوی» - ایضا

ب «شاهپور» - ایضا ب «شاهپور»

ایضا ب سلدوز «رضائیه» - jaga ba ha

jik - ب سیه چشمه «ماکو»

dara jik - ب «خداآفرین»

جیگ = جیک

zirajig - ب شاهپور «خوی»

qal'ajig - ب پلدشت «ماکو»

hostajig - ب حومه «خوی»

۳۴۴ - جهند = جهنده (آذ)

jahandir - ب مرکزی «میان»

چ

۳۴۵ - چ ، ca = چا «خوب» (آذ)

ca quš - ب مرکزی «سراب»

ca gân - ب مرکزی «مراغه»

carur - ب ترک «میان»

۳۴۶ - چه «تصغیر» (آذ)

qal'a ca - ب اسکو «تبریز»

inea - ب مرکزی «اردبیل» - ایضا

ب پلدشت «ماکو» - qârinea

ب «بستان آباد» - âlucaluy

ب تکاب «مراغه» - bâ8cajik

شاهپور «خوی»

۳۴۷ - چاپ = غارت ، (ترکی؟)

câpâqân - ب مرکزی «مشگین شهر»

capân - ب مرکزی «اهر»

۳۴۸ - چار = چهار (آذ)

cârâtq - ب مرکزی «مراغه»

cârqun - ب حومه «ماکو»

۳۴۹ - چال = گود و گودی (آذ)

در زبان فعلی آذربایجان در کلمه

«چاله سر» باقی مانده

calgar - ب مرکزی «هروآباد»

câlli - ب مرکزی «مراغه»

câliyân - ب حومه «خوی»

۳۵۰ - چان - کشت و غرس (آذ)

در کردی نیز معمول است :

ta cân âbâd

۳۵۱ - چاه (آذ)

kalla câh - ب اسکو «تبریز»

۳۵۲ - چاو = چشم (آذ)

در کردی نیز این کلمه معمول است

sarcâv - ب میان دو آب «مراغه»

câv raš - ب حومه «رضائیه»

۳۵۳ - چپ = چوب (آذ)

این کلمه در ضمن لغت cor cop در

cercalu - ب میانداوب «مراغه»  
 ایضا ب هوراند «اهر»  
 ۳۶۰ - چِرچِر = سورو سات و وسایل  
 خوشی و خوردن (آذ) - این کلمه در  
 خراسان نیز معمول است.  
 cer cer - ب زنبوز «مرند» -  
 cer cerâ - ب قره آغاج «مراغه»  
 cer cera - ب هوراند «اهر»  
 ۳۶۱ - چِرز = پرنده است (آذ)  
 تا چرخ هوات را دلم چِرز افتاد  
 زوچون تبارزه بر تنم ارز افتاد  
 «ابوالفرج رونی»  
 carza xun - ب «بستان آباد»  
 ۳۶۲ - چِرک (آذ)  
 cerkâbâd - ب سلوانا «رضائیه»  
 ۳۶۳ - چِرکِن = چِرکین = زشت  
 (آذ) - این کلمه در تبریز معمول است  
 cerken lu - ترک «میانه»  
 ۳۶۴ - چِرِم (آذ)  
 carm xarân - ب «بستان آباد» -  
 carma dâš - ب هوراند «اهر»  
 ۳۶۵ - چِرِمه (آذ)  
 cešmaqân - ب وزرقان «اهر»  
 cešma - ب حومه «خوی» -  
 keš - ب ترک «میانه» -  
 kašmagol - ب شبستر «تبریز»  
 cešma vazân - ب اشنویه «رضائیه» -  
 ب مرکز «اهر»

زبان فعلی آذربایجان باقی ماند  
 coplu - ب شاهین دژ «مراغه» -  
 copluja - ب مرکزی «مراغه»  
 ۳۵۴ - چِپ، مقابل «راست» (آذ)  
 capdara - تکاب «مراغه» -  
 capi ni - ب سراسکند «میانه» -  
 capow - ب مرکزی «مراغه»  
 ۳۵۵ - چِتِر (آذ)  
 catr - ب صومای «رضائیه»  
 ۳۵۶ - چِر = چِر (آذ)  
 در کردی نیز معمول است  
 cer lu - ب سراسکند «تبریز» -  
 cerâqlu - ایضا ب مرکزی «سراب»  
 ب وزرقان «اهر»  
 ۳۵۷ - چِر از «چربدن» (آذ)  
 ney carân - ب وزرقان «اهر» -  
 cariq - ب کلیمیر «اهر»  
 ۳۵۸ - چِرَاغ = فتیله‌ای که با چربی  
 روشن شود - چِرَا و چِرَا کردن (آذ)  
 carâq abdâd - ب حومه «شاهین دژ»  
 cerâq tapa - ب تکاب «مراغه»  
 cerâqci - ب سراسکند «تبریز»  
 cerâqil - ب اسکو «تبریز»  
 ۳۵۹ - چِرَج = چین و چروک، آژنک  
 (آذ)  
 واژه‌های همین ریشه است کلمه «چِرکین»  
 بمعنی «زشت» که در تبریز معمول  
 است.



۳۶۶ - چَل = چهل (آذ)

celân - ب مرکزی «اهر» -

celvand - ب آستارا - cellaxâna

ب کلپیر «اهر» - ب شبستر «صوفیان»

ب مرکزی «سراب» - cella nâb -

ب ورزقان «اهر»

۳۶۷ - چِم = رودخانه، خمیدگی (آذ)

در کردی نیز معمول است

camgabin - ب شاهرود «هروآباد»

campân - ب شاهین دژ «مراغه»

چمن (آذ)

caman - ب سلوانا «رضائیه»

camanlu - ب سیه چشمه «ماکو»

caman zamin - ب ورزقان «اهر»

siyâh caman - ب «بستان آباد»

۳۶۸ - چِن ، cen - چند، کم و

اندک (آذ ؟)

در کردی can بهمین معنی است

cenâb - ب هوراند «اهر»

qešlâq cen nâb - ب مرکزی

«اهر»

۳۶۹ - چَن = چان = گلوله خمیر

که از آن يك نان بزند (؟)

ta canâbâd

۳۷۰ - چَنار (آذ)

cenâr - ب دهخوارقان «تبریز»

ایضا ب شاهرود «هروآباد» - ایضا

ب ترکمان «میانه» - ایضا ب گرمی

«اردبیل»

۳۷۱ - چَناق = چناغ: نوعی ماهی

چَناک - چانه و زَنخَدان (آذ)

بمعنی اخیر در خراسان «چناق» و

در کردی «چناغ» گویند:

canâq - ب کلپیر «اهر» - canâq

bolâq - ب قره آغاج «مراغه» - ایضا

ب مرکزی مشکین شهر - ایضا ب

ترکمان «میانه» - canâqbolâq -

ب ترکمان «میانه» - ایضا ب گرمی

«اردبیل» - canâqci - ب «خداآفرین»

۳۷۲ - چَنز = شنج: بینی، زمین

سخت و نام هموار (آذ)

canzâb - ب مرکزی «اردبیل» -

canzanaq - ب ورزقان «اهر»

canzanaq qorqa - ب مرکزی

«اردبیل»

۳۷۳ - چَنگ (آذ)

cangân - ب گرمی «اردبیل» -

canga sar - ب شاهپور «خوی»

۳۷۴ - چَو = چوب (آذ)

cuvân - ب مرکزی «مراغه» -

cu qân lu - میان دو آب «مراغه» -

cu katu - ب قره آغاج «مراغه»

چوب -

eubdâr kandi - ب قره آغاج «مراغه»

cubadaraq - ب خداآفرین «تبریز»



## ۳۸۲ - چون (۴)

cun zaq pân - ب گرمی «اردبیل»

cuna xânlu - ب گرمی «اردبیل»

## ۳۸۳ - چه مخفف «چاه»

cahriq - ب شاهپور «خوی» ایضا

ب شاهپور «خوی» - ایضا ب شاهپور

«خوی»

## ۳۸۴ - چهار (آذ)

cahârbot - ب اشنویه «رضائیه»

cahâr horj - ب میان‌دوآب «مراغه»

cahârbaxš - ب حومه «رضائیه»

cahârdânga - ب هوراند «اهر»

cahârxânâvâr - ب ترک «میانه»

## ۳۸۵ - چهرک و چهره (آذ)

cehraq - ب مرکزی «سراب» -

cehra barq - ب مرکزی «اردبیل»

cehraqân - ب شبستر -

ب حومه «رضائیه»

## ۳۸۶ - چی = چیز (آذ)

ciyâna - ب سلسدوز «رضائیه» -

ایضا ب حومه «مهاباد» cilân - ب

مرکزی «مراغه»

## ۳۸۷ - چید «چین» (آذ)

nâcid - ب قره‌آغاج «مراغه» -

ایضا در همان بخش

## ۳۸۸ - چیر = غالب و مستولی ،

حصه و نصیب (آذ)

gancuba - ب هوراند «اهر»

## ۳۷۵ - چوان = چوپان

covân - ب «بستان آباد» - ایضا ب

مرکزی «مراغه»

## ۳۷۶ - چوپان (آذ)

pirecupân - ب دهخوارقان «تبریز»

cupânlu - ب قره‌آغاج «مراغه»

ایضا ب شاهپور «خوی» cupân qara

ب عجب‌شیر «مراغه»

## ۳۷۷ - چور = بیشتر و زیاده‌تر (آذ)

در کردی نیز معمول است .

cowra - صومای «رضائیه» -

cowrâx - ب حومه «خوی»

## ۳۷۸ - چوق = مبدل‌چوب (آذ)

bâr âcuq - ب حومه «رضائیه»

## ۳۷۹ - چوغان = چوبک

این کلمه در زبان ترکی معمول است

و بطن قوی منشاء ایرانی داشته (۴)

cuqânlu - ب میان‌دوآب «مراغه»

## ۳۸۰ - چوکان

cowkân lu - ب قره‌آغاج «مراغه»

## چول - خالی و بایر - بیابان (آذ)

در تبریز «چل» گویند

şunda cula

## ۳۸۱ - چوم و چم (۴)

cum âlu - کاغذکنان «هرآباد» -

cumân - ب حومه «مهاباد» com

rân - ب قره‌ضیاءالدین «خوی» -

۳۹۴ - خال = نشانه - شترسیاه (آذ)  
xâlân - ب کلیمبر «اهر» - xalxâl  
نام شهرستانی معروف و قصه، مرکزی آن  
۳۹۵ - خام (آذ)

xâmna - ب شبستر «تبریز» - ایضا  
قصه مرکزی دهستان «خامنه»  
۳۹۶ - خان = خانه - کاروانسرا -  
شان عسل (آذ)

pari xân - ب مرکزی «مشگین شهر»  
talemxân - ب سراسکند «تبریز» -  
tala xân - ب آستارا - xân - ب  
حومه «خوی» - xânbâz - ب مرکزی  
«مشگین شهر» - xân andabil - ب  
مرکزی «هرو آباد»

۳۹۷ - خانقاه

xânaqâh - ب نمین «اردبیل» -  
ایضا دهخوارقان «تبریز» - ایضا ب  
حومه «خوی» ایضا ب مرکزی «اردبیل»  
ایضا ب ترک «میان» - ایضا ب ورزقان  
«اهر» - ایضا ب هریس «اهر» - ایضا  
ب - سلوانا «رضائیه» - ایضا ب  
کلیمبر «اهر» - ایضا ب شاهپور «خوی»  
ایضا ب «خداآفرین» - ایضا ب حومه  
«رضائیه» - xânaqâh sorx - ب حومه  
«رضائیه»

خانه (آذ)

xâna barq - ب بناب «مراغه»

cir - ب صومای «رضائیه» - ب  
قره ضیاالدین «خوی» - cirkandi - ب  
قره ضیاءالدین - cira - ب صومای  
«رضائیه»

۳۸۹ - چین «ازجیدن»  
govarcin - ب بستان آباد «تبریز»  
ایضا ب ورزقان «اهر»  
در آخر âlucin - ب قره آغاج «مراغه»  
lâ cin darasi - ب گرمی «اردبیل»

خ

۳۹۰ - خار = سنگریزه - تیغ (آذ)  
و معنی اول در کردی آمده  
xâr xâr - ب شاهین دژ «مراغه»

۳۹۱ - خاز = سنک پاشویی - چرک و  
ریم - خوش و خوب (آذ)  
در جزء دوم : âr xâz lu - ب نمین  
«اردبیل»

۳۹۲ - خاس = خوب و خوش -  
خاشاک (آذ)  
sar xâs - ب حومه «ماکو»  
mol xâs - ب هوراند «اهر»  
xâs vâs - ب اسکو «تبریز»

۳۹۳ - خاک (آذ)  
xâkriz - ب گرمی «اردبیل» -  
xâkmardân - ب حومه «خوی»  
xâki - ب مرکزی «سراب» -  
xâkvânaq - ب ورزقان «اهر»

(گیاهی است دوائی)  
 mâtaxerba - ب شاهپور «خوی»  
 ۴۰۳ - xord (آذ) - خرد  
 در زبان فعلی تبریز «خردجه» از این  
 کلمه باقی مانده  
 xordaqešlâq - ب هوراند «اهر»  
 xodra bolâq - ب کاغذ کتان «هروآباد»  
 ۴۰۴ - xorm - خرم (آذ)  
 xorramâbâd - ب مرکز «اهر»  
 - ایضا ب مرکز «خیابو» - ب حومه  
 «رضایه» xorramdeh - ب شاهین‌دژ  
 «مراغه» - xorramdaraq - ب  
 قره‌آغاج «مراغه»  
 خرم (آذ)  
 شاید مخفف «خرمن» باشد (۱)  
 niyâxarm - ب مرکز «هروآباد»  
 ۴۰۵ - xorma - خرما (آذ)  
 xormâzard - ب بناب «مراغه»  
 xormâlu - ب هریس «اهر»  
 ۴۰۶ - xosb - (از خسبیدن)  
 xosbak - ب هوراند «اهر»  
 ۴۰۷ - xosrow - خسرو (آذ)  
 xosrowâbâd - ب شاهپور «خوی»  
 xosrowšâh - ب اسکو «تبریز»  
 قصهٔ مرکز خسرو شاه - âtašxosrow  
 - ب وزرقان «اهر»  
 ۴۰۸ - xos - خش = مادر زن و مادر  
 شوهر - تند و تیز دویدن (تلفظ محلی)

xânaxosrow - ب کلپیر «اهر»  
 xânabâm - ب شاهپور «خوی»  
 xâna sir - ب مرکز «اردبیل»  
 ۳۹۸ - xat - خت = مخفف خات =  
 ذغن  
 xatala - ب مرکز «مراغه» - ایضا  
 ب ترکمان «میانه» - xatparast -  
 ب شاهرود «هروآباد»  
 ۳۹۹ - xadâ - خدا (آذ)  
 xodâ âfarin - بخشی از شهرستان  
 «تبریز» و مرکز آن بخش xodâverdi  
 kandi - ب مرکز «اهر»  
 ۴۰۰ - xer - خر = سنک‌ریز - خوشی  
 (آذ)  
 xer âquš - ب صومای «رضایه» -  
 xeri - ب سلوانا «رضایه» xerâju  
 ب مرکز «مراغه» - ایضا ب عجب  
 شیر «مراغه» - xerâvân - ب مرکز  
 «مشگین شهر»  
 ۴۰۱ - xar - خر (آذ)  
 xarvânaq - ب وزرقان «اهر»  
 xarâim - ب کلپیر «اهر»  
 ب مرکز «اردبیل»  
 خر «از خریدن»  
 در جزء دوم : âbxarad - ب مرکز  
 «اهر» - bâdxarid - ب تکاب «مراغه»  
 parxarrân - ب وزرقان «اهر»  
 ۴۰۲ - xerbê - خر به = خریق

## «خوش» (آذ)

- xaširân - ب نمین «اردبیل» -

- xašendarâq - ب «بستان آباد» -

- ârxâšan - ب حومه «ماکو» -

۴۰۹ - خُشگ - (آذ)

- xošganâb - ب هریس «اهر» -

ایضا ب بستان آباد «تبریز» - xošga

- dahana - ب مرکز «آستارا» -

- xošga now - ب گرمی «اردبیل» -

- xošga seyl - ب نمین «اردبیل» -

۴۱۰ - خل = گل ولای (آذ)

- xalxâna - ب سالدوز «رضائیه» -

- xalyân - ب صومای «رضائیه» -

- xalakân - ب سلوانا «رضائیه» -

- xalxâl - نام شهرستانی معروف -

۴۱۱ - خَلج = خلك = چوبیکه بدان

کشتی رانند - هر چیز خلمده و فرو

رونده از قبیل سوزن و خار (آذ)

- xalaj - ب سلوانا «رضائیه» - ب

مرکزی «خیابو» - ب قره آغاج «مراغه» -

ب هریس «اهر» - ب مرکزی «مراغه» -

ب پلدشت «ماکو» - ایضا در همان

بخش

۴۱۲ - خواجه (آذ)

- xâja - ب ورزقان «اهر» - xâja im

ب مرکزی «اردبیل» - xâja deh

ب ترکمان «میانه» - xâjašâhi

قره آغاج «مراغه» -

۴۱۳ - خوار «از خوردن» (آذ)

در جزء دوم : âbxâra - ب ورزقان

«اهر» - berešxorân - ب شاهپور

«خوی» - pata xor - ب نمین «اردبیل» -

- carmxorân - ب «بستان آباد» -

- arza xorân - ب قره آغاج «مراغه» -

۴۱۴ - خُو = مخفف «خوب» -

سرشت و عادت (آذ)

- xujin - ب مرکزی «هرو آباد» -

۴۱۵ - خوب (آذ)

- xubestân - ب ترک میا «xubyâr»

ب قره آغاج «مراغه» - ایضا ب

کلپیر «اهر» -

۴۱۶ - خُجه = خواجه (آذ)

- qara xojalu - ب پلدشت «ماکو» -

۴۱۷ - خود (آذ)

- pir xodjk - ب حومه «ماکو» -

۴۱۸ - خور = مبدل خور

لایق و شایسته (آذ)

- xurasb - ب سلوانا «رضائیه» -

- xurjestân - ب سراسکند «تبریز» -

- kalxurân - ب حومه «اردبیل» -

ایضا ب مرکزی «اردبیل» - kalxurân

- vind - ب مرکزی «اردبیل» -

۴۱۹ - خوراب = xurâb =

«خورابه» و آن آب کمی را گویند که

از بندی که در پیش آب بسیار باشد

تراوش کند : از حوی خورابه تو کمتر

## ۴۲۷ - خون (آذ)

šarza xun - ب «بستان آباد» -

xuniyaq - ب مرکزی «اهر» -

qâr xun - ب مرکزی «سراب»

qâl xun - ب کلپیر «اهر»

## ۴۲۸ - خوی (؟)

تذکر - در کردی xovî بمعنی نمک

آمده و ممکن است xoy نیز باین معنی

باشد (؟)

xoysard - ب هوراند «اهر» -

xoyin rud - ب کلپیر «اهر» -

xoyin diza - ب ورزقان «اهر»

xoy - شهرستان معروف و نام بخش

مرکزی و قصبه آن

## ۴۲۹ - خیی (؟)

شاید مخفف «خیو» باشد که در

کردی بمعنی «حراست» و نگهداری آمده

xiyârak - ب مرکزی «اردبیل»

xiyâv - نام سابق شهرستان مشکین شهر

و شهر مرکزی آن - xiyâbân -

نام محله‌ای در «تبریز»

## ۴۳۰ - خیره (آذ)

xira masjed - ب بستان آباد «تبریز»

## ۴۳۱ - خینه (؟)

din xina - ب اشنو «رضائیه»

د

## ۴۳۲ - دار «ازداشتن» (آذ)

بگوی چو بسیار گردد بیکبار اوی  
«عنصری»

xurâblu - ب حومه «ماکو»

۴۲۰ - خور = xor = تند و سریع

«در آب»

در کردی نیز معمول است

xorxor - ب اسکو «تبریز»

xorxorâ - ب شاهپور «خوی» -

۴۲۱ - خورش و خورش (آذ)

xoreš rostam - ب شاهرود

«هرو آباد» xorešt ب اشنویه «رضائیه»

۴۲۲ - خورشید (آذ)

xoršid - ب قره آغاج «مراغه» -

xoršidâbâd - ب مرکزی «مشگین شهر»

۴۲۳ - خوش (آذ)

xoš âgari - ب سلوانا «رضائیه»

xošâlân - ب صومای «رضائیه»

xošnâma - ب شاهرود «هرو آباد»

xošmehr - ب بناب «مراغه»

۴۲۴ - خوشه (آذ)

xuša mehr - ب بناب «مراغه»

۴۲۵ - خوک (آذ)

xuk - ب بلدشت «ماکو»

۴۲۶ - خول و خل = خاکستر

این کلمه بصورت «کول» در تبریز

معمول است.

xulina - ب شاهین‌دژ «مراغه»

xol vand - ب بناب «مراغه»

۴۳۶ - دانا (آذ)

dânâlu - ب عجب شیر «مراغه» -  
rovâ dânaq - ایضا ب حومه «ماکو» -  
ب ورزقان «اهر»

۴۳۷ - دانجی (آذ)

این کلمه در زبان فعلی معمول است  
cahâr dânga - ب هوراند «اهر»  
do dânga - ب هوراند «اهر»

۴۳۸ - دانه (آذ)

dâna bolâq - ب سیه چشمه «ماکو»  
por dâna - ب اشنویه «رضائیه»  
۴۳۹ - دای == چینه گلی ، مخفف  
دایه ودائی (آذ) - بمعنی اول در خراسان  
معمول است .

dâyû - ب شاهرود «هرو آباد» -  
dây mamaq - ب کلیمبر «اهر»  
۴۴۰ - در == مخفف دیر (؟)  
de râb - ب مرکزی «سراب» derîš  
ب - شاهپور «خوی»

۴۴۱ - در == مخفف دور (؟)

dorâbâd - ب مرکزی «اردبیل»  
۴۴۲ - در (آذ) dar

dodarân - ب نمین «اردبیل»  
ایضا ب حومه «مهاباد» - ایضا ب حومه  
«رضائیه» - ایضا ب مرکزی «مراغه»  
dar bâ rud - ب حومه «رضائیه» -  
dargâhlu - ب گرمی «اردبیل»  
dargâh qoli - ب حومه «ماکو»

jabba dâr - ب مرکزی «اردبیل»  
âb dârlu - ب نمین «اردبیل» -  
jelow dârlu - ب کاغذکنان «هرو آباد»  
cubdâr kandi - ب قره آغاج  
«مراغه» - âb dâr - ب بستان آباد -  
دار == درخت (آذ)

dârâb - ب مرکزی «سراب» -  
dârân - ب جلفا «مرند» - dâr  
besar - ب بوکان مهاباد - ایضا  
dâr darasi - ب سلمدوز «رضائیه»  
ب سیه چشمه «ماکو»

۴۳۳ - دام == بام (آذ)

این کلمه اکنون در آذربایجان معمول  
است .

dâm dâbâjâ - ب گرمی «اردبیل»  
dâm dâmâ - ب قره ضیاء الدین  
«خوی» - dâmdâmâr - ب حومه  
«خوی» - xâna dâm - ب شاهپور  
«خوی»

۴۳۴ - دامن (آذ)

dâman âbâd - ب مرکزی «اهر»  
daman jân - ب مرکزی «سراب»  
۴۳۵ - دان == مخفف دانه «

ظرف مکان (آذ)

dân qârân - ب قره آغاج «مراغه»  
dânbârân - ب مرکزی «سراب»  
در اسکو «تبریز»  
jehîz dân - ب مرکزی «سراب»



## ۴۴۳- در بند (آذ)

این کلمه در تبریز بکوچه ، بن بست  
اطلاق میشود:

darband ب سراسر اسکنند تبریز - ایضا  
ب سلدوز « رضائیه » - ایضا ب سلوانا  
« رضائیه » - ایضا ب حومه « مهاباد »  
ایضا ب حومه « رضائیه » - ایضا ب  
مرکزی « مراغه »

۴۴۴ - درز - شکاف پارچه و  
غیره (آذ)

در تبریز خیاط را « درزی » گویند  
darzakonân - ب شاهپور « رضائیه »  
darzi vali - ب کلپیر « اهر » -  
darzalu - ب بوکان « مهاباد »

۴۴۵ - درق ترکی شده دره (آذ)  
eška daraq - ب « بستان آباد » -  
benafša daraq ب مرکزی « اردبیل »  
ایضا - ب « بستان آباد » - ایضا ب قره  
آغاج « مراغه » - daraq ب مرکزی  
« مرند »

## ۴۴۶ - درو (آذ)

derow - ب شاهرو « هرو آباد » -  
ایضا - ب شاهپور « خوی »

## ۴۴۷ - درویش (آذ)

darviš raš - ب تکاب « مراغه » -  
darviš baqqâl - ب شستر « اهر »

## ۴۴۸ - دره (آذ)

darajik - ب « خدا آفرین » - dara-

câm - ب پلدشت « ماکو » - dara

kandi - ب سیه چشمه « ماکو »

espi dara - ب سردشت « مهاباد »

bâqdara - ب حومه « خوی » -

beyg dara - ب سیه چشمه « ماکو »

tajân dara - ب اشنویه « رضائیه »

## ۴۴۹ - درین = گود (آذ)

این کلمه در زبان ترکی معمول است

و سیاق آن نشان میدهد که فارسی است (۱)

darinsu - ب قره آغاج « مراغه » -

darin qal'a - ب حومه « رضائیه »

darin kabud - ب گرمی « اردبیل »

۴۵۰ - دز = دژ، قلعه (آذ)

andezag - ب مرکزی « مشکین شهر »

dezag - گرمی « اردبیل »

۴۵۱ - دز = دزد « دست »

dazgir - ب سلوانا « رضائیه »

## دست

pardast lu - ب سنجید « هرو آباد »

dastjerd - ب دهخوارقان « تبریز »

ایضا ب ترکمان « میانه » - ایضا ب

ورزقان اهر - dastgir - مرکزی

« خیاو »

## ۴۵۲ - دستار (آذ)

kânidastâr - ب سلوانا « رضائیه »

## ۴۵۳ - دشت (آذ)

dašt - ب سلوانا « رضائیه » -

demqešlâq ب پلدشت «ماکو»

۴۵۸ - dam = دَم دهنه (آذ)

در خراسان نیز بهمین معنی معمول است

damdol - ب شاهرود «هروآباد»

damgoli - ب مرکزی «خیابان»

damsegerlu - ب مرکزی «اردبیل»

۴۵۹ - دو (آذ)

do âb - ب اشنویه «رضائیه»

do piya âbâd - ب مرکزی «اهر»

do dânga - ب هوراند «اهر»

do darân - ب نمین «اردبیل»

do deh - ب سراسکند «تبریز»

do zan - ب قره ضیاءالدین - (حسین

آباد نیز نامیده میشود)

۴۶۰ - دود (آذ)

dudây - ب پلدشت «ماکو»

۴۶۱ - دور (آذ)

dur bâš - ب تکاب «مراغه»

dur ba - ب اشنویه «رضائیه»

dur jin - ب نمین «اردبیل»

۴۶۲ - دوز = دز و حصار (آذ)

bârân duz - ب حومه «رضائیه»

buy duz - ب «خداآفرین»

taxta duzi - ب حومه «ماکو»

duz duzân - ب مرکزی «سراب»

۴۶۳ - دوز (از دوختن)

pusxin duz - ب سراسکند «تبریز»

buydašt - ب حومه «رضائیه»

pol dašt - ب «ماکو»

andar tabârem - ب شاهرود

zindašt - ب صومای

«رضائیه»

۴۵۴ - دشمن (آذ)

došmânlu - ب ترک «میانه»

došmanlu - ب سراسکند «تبریز»

۴۵۵ - دل (آذ)

delgošâ - ب کاغذکنان «هروآباد»

bornâdel - ب کلپور «اهر»

toxmdel - ب ورزقان «اهر»

par del - ب مرکزی «مرند»

۴۵۶ - دل = دل مخفف «دله»

و «دلی» = هرزه گرد - دیوانه (آذ)

در تبریز دیوانه را dali گویند

dali - ب سلمدوز «رضائیه»

dali qiz - ب ترک «میانه»

qoruqei - ب «بستان آباد»

dali lar - ب مرکزی «اردبیل»

dalow - ب حومه «رضائیه»

۴۵۷ - دم (آذ)

domdoma - ب مرکزی «اردبیل»

dembagi - حومه «خوی»

domow - ب گرمی «اردبیل»

domboli - ب کاغذکنان «هروآباد»

دم ، dem ، صورت آذری dom (؟)

demnâb - ب سراسکند «تبریز»